

A black and white photograph of a man in a suit and tie, looking down at an open book he is holding. The background shows a window with curtains and a small decorative object on a shelf.

**وقایع حزن انگیز شیلی**  
**درسی برای انقلابیون تمام جهان**

蝉

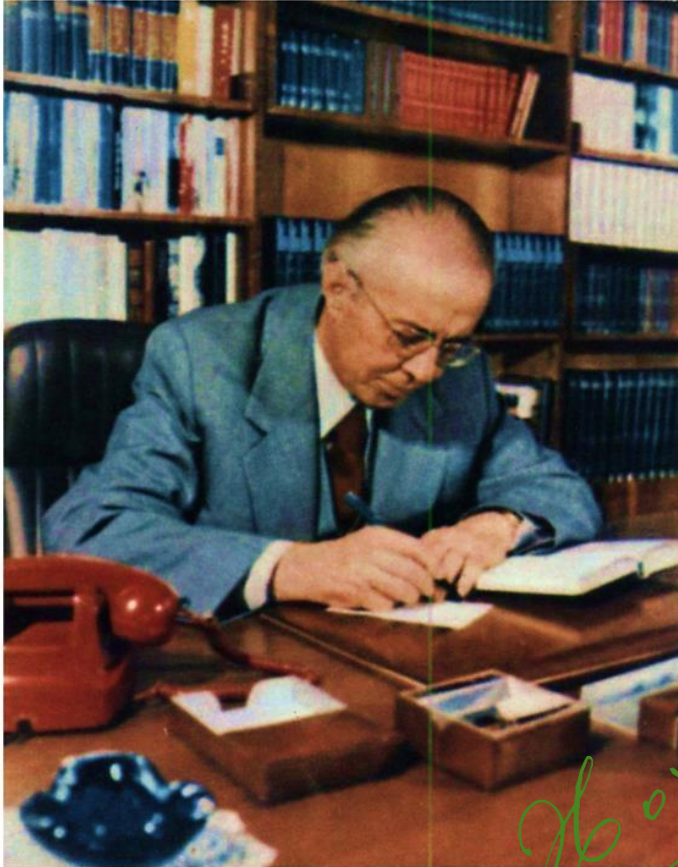
انور خوجه

ترجمه‌ی زنجیره



دَر گَندهُ مزار زَنجَرِه می خوانند...

**ENVER HOXHA**



*Enver Hoxha*



## وقایع حزن‌انگیز شیلی

### درسی برای انقلابیون تمام جهان<sup>۱</sup>

در شیلی، طوفان ضدانقلاب همچنان علیه توده‌های کارگر، میهن‌پرستان و مبارزان آن کشور در جریان است. نیروهای راست‌گرا که در نتیجه کودتای ۱۱ سپتامبر قدرت را به‌دست گرفتند، حکومت وحشتی را ایجاد کردند که حتی هیتلری‌ها نیز به آن رشک می‌ورزیدند. مردم در همه‌جا، در خیابان یا محل کار، بدون محاکمه و به هر بهانه‌ای بی‌رحمانه قتل عام می‌شوند. استادیوم‌های ورزشی به اردوگاه‌های کار اجباری تبدیل شده‌اند. فرهنگ متریقی زیر پا لگدمال می‌شود. کتاب‌های مارکسیستی به سبک نازی‌ها در میدان در آتش سوزانده می‌شوند. در حالی که احزاب دموکراتیک، اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های دموکراتیک غیرقانونی شده‌اند، کهنه‌پرستی قرون وسطایی در سراسر کشور گسترش یافته است. متعصب‌ترین و فوق‌ارتجاعی‌ترین نیروهای تاریکی، عوامل امپریالیسم آمریکا در صحنه سیاسی در حال حرکت‌اند. آزادی‌های دموکراتیکی که مردم با مبارزه و خونریزی به‌دست آورده بودند، ظرف یک روز از بین رفت.

وقایع شیلی نه تنها مردم شیلی، بلکه همه نیروهای انقلابی، مترقی و صلح‌طلب جهان را تحت تأثیر قرار داده است؛ بنابراین، انقلابیون و زحمتکشان نه تنها در شیلی، بلکه در سایر کشورها نیز باید از این رویدادها نتیجه بگیرند. البته صحبت از تحلیل جزییات و جنبه‌های صرفاً ملی یا اقدامات، کاستی‌ها یا اشتباهات خاص انقلاب شیلی نیست که

---

<sup>۱</sup> منتشر شده در «زری ای پبولیت»، ۲ اکتبر ۱۹۷۳



از چارچوب داخلی این انقلاب خارج نمی‌شود. ما از آن قوانین جهانی صحبت می‌کنیم که هیچ انقلابی نمی‌تواند از آن‌ها اجتناب کند و هر انقلابی موظف به اجرای آن‌ها است. مشکل این است که در پرتو وقایع شیلی، باید بررسی و ارزیابی شود که کدام دیدگاه‌ها در مورد مسائل تئوری و عمل انقلاب درست و کدام دیدگاه تحریف شده است، تا بررسی شود که کدام تزاها انقلابی و کدام فرصت‌طلبانه هستند و تعیین گردد که کدام نگرش‌ها و اقدامات به انقلاب کمک می‌کند و کدام به یاری ضد انقلاب می‌شتابد.

در وهله اول باید گفت دوره‌ای که در آن دولت آینده در قدرت بود، دوره‌ای نیست که بتوان آن را به راحتی از زندگی مردم شیلی یا از کل تاریخ آمریکای لاتین پاک کرد. حکومت وحدت مردمی با تفسیر خواسته‌ها و خواسته‌های گسترده‌ترین توده‌های مردمی، سلسله اقداماتی را اتخاذ کرد و اصلاحاتی را انجام داد که هدف‌شان تقویت آزادی و استقلال ملی کشور و توسعه مستقل اقتصاد آن بود.

این دولت ضربات سنگینی به لیگارشی محلی و انحصارات آمریکایی که همه مناصب کلیدی را در اختیار داشتند و در حال وضع قانون در کشور بودند، وارد کرد. الهام‌بخش این مسیر ترقی خواهانه و ضد امپریالیستی، رئیس جمهور آینده بود، یکی از نجیب‌ترین شخصیت‌های برخاسته از آمریکای لاتین، یک مبارز برجسته میهن‌پرست و دموکرات. مردم شیلی تحت رهبری او برای اصلاحات ارضی مبارزه کردند، برای ملی کردن شرکت‌های خارجی، برای دمکراتیک کردن زندگی کشور و برای آزادی شیلی از نفوذ آمریکا. آینده شدیداً از جنبش‌های آزادی‌بخش ضد امپریالیستی در آمریکای لاتین حمایت کرد و کشورش را به پناهگاهی برای تمام مبارزان آزادی تبدیل کرد که توسط اراذل و اوباش و حکومت‌های نظامی آمریکای لاتین تحت تعقیب قرار گرفته بودند. او از جنبش‌های آزادی‌بخش و ضد امپریالیستی خلق حمایت کرد و با مبارزات ویتنامی‌ها، کامبوجی‌ها، فلسطینی‌ها و سایر خلق‌ها همبستگی کامل داشت.

آیا مالکان بزرگ شیلیایی که املاک خود را بین دهقانان فقیر تقسیم می‌کردند، می‌توانستند او را به خاطر این عمل ببخشند؟ آیا سازندگان سانتیاگو که از کارخانه‌های ملی شده خود اخراج شده بودند، می‌توانستند این را تحمل کنند؟ یا شرکت‌های آمریکایی که قدرت خود را از دست دادند؟ مسلم بود که روزی برای سرنگونی او متحد می‌شوند و امتیازات از دست‌رفته‌شان را به دست می‌آورند. در این‌جا یک سوال طبیعی مطرح می‌شود: آیا آینده از فضایی که او را احاطه کرده بود آگاه بود، آیا او توطئه‌هایی که علیه‌اش شکل گرفت را دید؟ البته او این که چنین کرد. ارتجاع، آشکارا عمل کرد. وزرای کابینه، کارمندان احزاب دولتی و مقامات رسمی را ترور کرد. تشکیلات اعتصابات ضدانقلاب رانندگان کامیون را برانگیخت و هدایت کرد. بازرگانان، پزشکان و سایر اقشار خرده بورژوازی را نیز. سرانجام قدرت خود را در کودتای نظامی در ژوئن امتحان کرد که ناکام ماند. چندین طرح سیا برای سرنگونی حکومت قانونی کشف شد.

این حملات ارتجاع داخلی و خارجی، برای به صدا درآوردن زنگ خطر و وادار کردن آینده به تأمل، کافی بود. آن‌ها دلیل کافی برای اجرای قانون بزرگ هر انقلابی را به دست داشتند که خشونت ضد انقلاب باید با خشونت انقلابی مقابله شود؛ اما رئیس جمهور آینده هیچ کار و هیچ حرکتی نکرد. قطعاً نمی‌توان او را به بی‌آرامی متهم کرد. او هدفی را که برای آن با جان و دل می‌جنگید دوست داشت و تا آخر به عدالت آن آرمان ایمان داشت. او شجاعت شخصی داشت و آماده بود، و در واقع، فداکاری درخشانی را انجام داد؛ اما فاجعه او این بود که اعتقاد داشت می‌تواند نیروهای ارتجاعی را متقاعد کند که از طریق عقل از فعالیت خود دست بکشند و به میل خود از موقعیت‌ها و امتیازات گذشته‌شان دست بکشند.

در شیلی اعتقاد بر این بود که سنت‌های دموکراتیک نسبتاً قدیمی، پارلمان، فعالیت قانونی احزاب سیاسی، وجود مطبوعات آزاد و غیره، مانعی غیرقابل عبور برای هر نیروی

ارتجاعی است که ممکن است تلاش کند قدرت را با خشونت به دست گیرد. واقعیت اما خلاف این را ثابت کرد. کودتای نیروهای راست ثابت کرد که بورژوازی آزادی‌های خاص را تا زمانی که منافع اساسی اش تحت تأثیر قرار نگیرد تحمل می‌کند؛ اما وقتی می‌بیند که این منافع در خطر است، دیگر دغدغه اخلاقی ندارد.

نیروهای انقلابی و مترقی در شیلی شکست خورده‌اند. این بسیار جدی، اما موقت است. ممکن است یک حکومت مشروطه سرنگون شود، هزاران نفر کشته شوند و تعداد زیادی اردوگاه کار اجباری ایجاد گردد؛ اما روح آزادی، روح شورش مردم را نه می‌توان کشت و نه زندانی کرد. مردم مقاومت می‌کنند و این ثابت می‌کند که توده‌های کارگر با شکست میانه‌ای ندارند و مصمم هستند از این موضوع نتیجه بگیرند و در جاده‌های انقلابی پیشروی کنند. مبارزه آزادی‌خواهانه علیه ارتجاع و امپریالیسم، زیگزاگ‌ها و فراز و نشیب‌های خود را دارد. شکی نیست که مردم شیلی که شواهد فراوانی بر میهن‌پرستی والای خود ارائه داده‌اند و عشق به آزادی و عدالت را نشان داده‌اند و از امپریالیسم و ارتجاع بسیار متنفرند، خواهند دانست که چگونه نیروهای خود را بسیج و با ضربات دشمن مبارزه کنند تا ضربه‌ای وارد کرده و پیروزی نهایی را برای خود تضمین کنند.

برای مردم شیلی این یک بدبختی بزرگ، هرچند موقتی است، اما برای رویزیونیست‌های مدرن، یک شکست همه‌جانبه و واژگونی کامل تنوری‌های اپورتونیستی آن‌هاست. همه رویزیونیست‌ها، از مسکو گرفته تا ایتالیا، فرانسه و جاهای دیگر، «تجربه شیلی» را به‌عنوان نمونه‌ای عینی ارائه کردند که گویی «نظریه‌های جدید» خود را در مورد «جاده صلح‌آمیز انقلاب» ثابت کرده است. گذار به سوسیالیسم تحت رهبری بسیاری از احزاب، تعدیل ماهیت امپریالیسم، از بین رفتن مبارزه طبقاتی در شرایط همزیستی مسالمت‌آمیز و غیره. مطبوعات رویزیونیست برای تبلیغ تزه‌های اپورتونیستی کنگره



بیستم حزب کمونیست چین و برنامه‌های اصلاح طلبانه و آرمانگرایانه از نوع تولیاتیست<sup>۲</sup>، با «جاده شیلی» بازی بزرگی کردند.

از «تجربه شیلی»، رویزیونیست‌ها نه تنها انتظار تأیید «تئوری‌های» خود در مورد «راه پارلمانی» را داشتند، بلکه انتظار داشتند نمونه‌ای «کلاسیک» از ساخت سوسیالیسم تحت رهبری ائتلافی از احزاب مارکسیست و بورژوازی باشند. آن‌ها انتظار داشتند تز خود را تأیید کنند که انتقال به سوسیالیسم از طریق انتخابات پارلمانی و بدون انقلاب امکان پذیر است و سوسیالیسم می‌تواند نه تنها بدون درهم شکستن دستگاه دولتی قدیمی بورژوازی ساخته شود، بلکه حتی با کمک آن؛ و نه تنها بدون استقرار قدرت مردمی انقلابی، بلکه با نفی آن.

نظریه‌های «همزیستی مسالمت‌آمیز» و «راه پارلمانی صلح‌آمیز» که در وهله اول توسط رویزیونیست‌های شوروی و رویزیونیست‌های ایتالیایی و فرانسوی و دیگر حامیان آن‌ها مطرح شد، تا حد زیادی مسئول گسترش توهمات صلح طلبانه و موضع‌گیری‌های اپورتونیستی در قبال بورژوازی و انحراف از مبارزات انقلابی هستند.

تمام اسناد برنامه‌ای که احزاب رویزیونیست غربی از کنگره بیستم حزب کمونیست چین اتخاذ کرده‌اند، «جاده پارلمانی» گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را مطلق می‌دانند، در حالی که راه غیر مسالمت‌آمیز قطعاً منتهی است. در عمل این امر باعث شده است که این احزاب در نهایت مبارزه انقلابی را کنار بگذارند و برای اصلاحات معمولی با خصوصیت محدود اقتصادی یا اداری تلاش کنند. آن‌ها به احزاب اپوزیسیون بورژوازی

---

<sup>۲</sup> توگلیاتی، رهبر حزب کمونیست ایتالیا، از ۱۹۲۷ تا زمان مرگ‌اش. م.

تبدیل شده‌اند و پیشنهاد داده‌اند که ادارهٔ ثروت بورژوازی را برعهده بگیرند، درست همان‌طور که احزاب سوسیال دمکراتیک قدیمی تاکنون چنین کرده‌اند.

حزب کمونیست شیلی، که یکی از نیروهای اصلی دولت آئنده بود، شدیداً به تزه‌های خروش‌جفی «گذار مسالمت‌آمیز»، چه در تئوری و چه در عمل، پایبند بود. به‌دنبال دستورات مسکو، مدعی شد که بورژوازی ملی و امپریالیسم اکنون رام شده، بردبار و معقول شده است و در شرایط طبقاتی جدید، که گفته می‌شود با توسعهٔ جهانی کنونی ایجاد شده‌اند، دیگر قادر به عبور از ضد انقلاب نیستند.

با این حال، همان‌طور که مورد شیلی یک بار دیگر ثابت کرد، این نظریه‌ها و تئوری‌های مشابه، توده‌های کارگر را بی‌اراده و سرگردان می‌کند، روحیهٔ انقلابی آن‌ها را تضعیف کرده و در مقابل تهدیدات بورژوازی بی‌حرکت نگه می‌دارد، ظرفیت آن‌ها را فلج کرده و انجام اقدامات انقلابی قاطعانه علیه برنامه‌ها و اقدامات ضدانقلابی بورژوازی را غیرممکن سازد.

همان‌طور که احزاب اصیل مارکسیست-لنینیست پیش‌بینی کرده بودند و زمان نیز تأیید کرده بود، رویزیونیست‌ها مخالف انقلاب بودند و هدفشان تبدیل اتحاد جماهیر شوروی به کشوری سرمایه‌دارانه، از پایگاه انقلاب به پایگاه ضد انقلاب بود. آنان مدت‌ها برای ایجاد آشفتگی در صفوف انقلابیون و تضعیف انقلاب تلاش کردند. همه‌جا و هر لحظه برای خاموش کردن شعله‌های نبردهای انقلابی و مبارزات آزادیبخش ملی اقدام کرده‌اند. اگرچه برای اهداف عوام‌فریبانه، وانمود می‌کنند که طرفدار انقلاب هستند؛ اما رویزیونیست‌ها با دیدگاه‌ها و فعالیت‌های خود سعی می‌کنند آن را در غنچه فرو بربند یا در هنگام انفجار آن را ویران سازند.

انحراف آن‌ها از مارکسیسم-لنینیسم، کنار گذاشتن منافع طبقاتی پرولتاریا، خیانت آن‌ها به آرمان آزادی ملی خلق‌ها، رویزیونیست‌ها را به انکار کامل انقلاب سوق داده است. از نظر آن‌ها تئوری و عمل انقلاب به چند خواستهٔ فرمیستی تقلیل یافته که در چارچوب نظم سرمایه‌داری بدون تأثیرگذاری بر اساس آن قابل تحقق است. رویزیونیست‌ها تلاش می‌کنند ثابت کنند که مرز بین انقلاب و اصلاحات از بین رفته است. که در شرایط امروز توسعهٔ جهانی، دیگر نیازی به سرنگونی انقلابی نیست، از آن‌جا که به ادعای آن‌ها، انقلاب فنی-علمی کنونی در حال از بین بردن تضادهای طبقاتی اجتماعی جامعهٔ بورژوازی است، ظاهراً وسیله‌ای برای ادغام سرمایه‌داری در سوسیالیسم است؛ ابزاری برای ایجاد یک «جامعهٔ جدید» رفاهی برای همه. بنابراین؛ بر اساس این منطق گیج‌کننده، دیگر نمی‌توان از استعمارگران و استثمارشدگان صحبت کرد. از این رو، از نظر آن‌ها، انقلاب اجتماعی، درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا غیرضروری می‌شود.

رویزیونیست‌ها تحت نقاب لنینیسم و توسعهٔ خلاقانهٔ آن، سلطه بر جهان را هدف گرفتند و خود را به سوسیال‌امپریالیست تبدیل کردند. آن‌ها با «همزیستی مسالمت‌آمیز» خروشی‌چفی، با «رقابت مسالمت‌آمیز»، با «جهانی بدون سلاح و بدون جنگ»، با «راه پارلمانی» و غیره آغاز کردند و به احیای سرمایه‌داری در اتحاد جماهیر شوروی و انحطاط سوسیالیسم به سوسیال‌امپریالیسم رسیدند.

از این رو، آن‌ها مخالف انقلاب و مبارزهٔ مردم برای آزادی احزاب کمونیستی که به مارکسیسم-لنینیسم وفادار مانده و از آن دفاع می‌کردند، بودند. رویزیونیست‌ها برای رسیدن به اهداف خود، به‌ویژه خاموش کردن مبارزات آزادی‌خواهانه و جنبش‌های انقلابی، «راه مسالمت‌آمیز» را شالودهٔ «تئوری» خود قرار دادند. آن‌ها می‌خواستند با تجدید نظر در مسئلهٔ اساسی مارکسیسم، مانند تئوری انقلاب و تبلیغ ترزهای اپورتونیستی

خود، کارگران را متقاعد سازند که از مبارزه طبقاتی انقلابی دست بکشند، تسلیم بورژوازی شوند و بردگی سرمایه‌داری را بپذیرند.

از سوی دیگر، «همزیستی مسالمت آمیز» که رهبران شوروی آن را خط اساسی سیاست خارجی خود اعلام می‌کردند و می‌خواستند آن را بر تمام جنبش کمونیستی و آزادی‌بخش ملی جهان تحمیل کنند، برنامه راهبردی کاملی برای رسیدن به توافق گسترده با امپریالیسم، خفه‌کردن جنبش‌های انقلابی و سرکوب مبارزات آزادی‌بخش، حفظ و گسترش حوزه‌های نفوذ آن‌ها بود. رویزونیست‌ها می‌خواستند از این نوع «همزیستی» که کاملاً برای امپریالیسم و بورژوازی مناسب بود، به‌عنوان یک انحراف بزرگ برای خلع سلاح ایدئولوژیک و سیاسی توده‌ها استفاده کنند و در حقیقت از آن استفاده نیز کردند تا هوشیاری انقلابی‌شان را کم‌رنگ و بی‌حرکت کنند و در مقابل حملات آتی امپریالیست‌ها و سوسیال‌امپریالیست‌ها بی‌دفاع رها کنند.

رویزونیست‌های شوروی و نیز سایر رویزونیست‌هایی که توانستند قدرت دولتی را غصب کنند، حزب را با خلع تئوری انقلابی‌اش نابود کردند، همهٔ هنجارهای لنینیستی را رد کردند و زیر پا گذاشتند و راه لیبرالیسم و انحطاط را در کشور هموار کردند و تزه‌های ضد مارکسیستی خود، مبنی بر این‌که «سرمایه‌داری در حال ادغام در سوسیالیسم است»، «احزاب غیر پرولتری نیز می‌توانند حاملان آرمان‌های سوسیالیسم و رهبران مبارزه برای سوسیالیسم باشند»، که «حتی کشورهایی که بورژوازی ملی در آن‌ها قدرت دارد به‌سوی سوسیالیسم حرکت می‌کنند» را گسترش دادند. رویزونیست‌ها نه تنها قصد داشتند نظریهٔ حزب پیش‌تاز طبقهٔ کارگر را انکار کنند، بلکه می‌خواست طبقهٔ کارگر را در برابر حملات سازمان‌یافتهٔ بورژوازی و ارتجاع، بدون رهبری رها کنند.

تاریخ ثابت کرده است، و وقایع شیلی نیز که در آن هنوز مسئله سوسیالیسم نبود، بلکه یک رژیم دموکراتیک بود، دوباره روشن کرده که استقرار سوسیالیسم از طریق راه پارلمانی کاملاً غیرممکن است. در وهله اول، باید گفت تا کنون هرگز اتفاق نیفتاده است که بورژوازی به کمونیست‌ها اجازه دهد اکثریت پارلمان را به دست آورند و دولت خود را تشکیل دهند. حتی در مواردی که کمونیست‌ها و متحدانشان توانسته‌اند توازن را در پارلمان به نفع خود تضمین کنند و وارد دولت شوند. این به هیچ تغییری در خصلت بورژوایی مجلس یا دولت منتهی نشده است و اقدام آن‌ها هرگز به در هم شکستن ماشین دولتی قدیمی و ایجاد ماشین جدید منجر نشده است.

در شرایطی که بورژوازی دستگاه بوروکراتیک‌اداری را کنترل می‌کند، تأمین «اکثریت پارلمانی» که سرنوشت کشور را تغییر دهد، نه تنها غیرممکن بلکه غیرقابل اعتماد است. اجزای اصلی ماشین دولتی بورژوازی، قدرت سیاسی و اقتصادی و نیروهای مسلح هستند. تا زمانی که این نیروها دست نخورده باقی بمانند، یعنی تا زمانی که منحل نشده‌اند و نیروهای جدیدی به جای آن‌ها ایجاد نشده‌اند، تا زمانی که دستگاه قدیمی پلیس، سرویس‌های اطلاعاتی مخفی و غیره، حفظ شده باشند، هیچ تضمینی وجود ندارد که یک پارلمان یا یک دولت دموکراتیک بتواند برای مدت طولانی دوام بیاورد. نه تنها مورد شیلی، بلکه بسیاری دیگری ثابت کرده‌اند که کودتاهای ضد انقلاب دقیقاً توسط نیروهای مسلح تحت فرماندهی بورژوازی انجام شده است.

رویزونیست‌های خروش‌چفی عمده در مورد تزه‌های بسیار روشن و دقیق لنین در مورد مشارکت کمونیست‌ها در پارلمان بورژوازی و در مورد گرفتن قدرت دولتی از بورژوازی، سردرگمی بزرگی ایجاد کرده‌اند. معلوم است که لنین در مقاطع خاصی حضور کمونیست‌ها در پارلمان بورژوایی را انکار نمی‌کرد؛ اما او این مشارکت را فقط در تریبونی برای دفاع از منافع طبقه کارگر، افشای بورژوازی و قدرت دولتی آن، وادار ساختن

بورژوازی به انجام اقداماتی به نفع زحمتکشان می‌دانست. در همان زمان، لنین هشدار داد که هنگام مبارزه برای استفاده از پارلمان به نفع طبقه کارگر، باید از ایجاد توهّمات پارلمانی و تقلب پارلمانتاریسم بورژوایی محافظت کرد.

لنین گفته است: «شرکت در پارلمان بورژوازی برای روشننگری توده‌ها برای حزب پرولتاریای انقلابی ضروری است؛ روشننگری‌ای که از طریق انتخابات و مبارزه احزاب در پارلمان حاصل می‌شود؛ اما این‌که مبارزه طبقاتی را به مبارزه درون پارلمان محدود کنیم، یا این مبارزه را شکل نهایی و تعیین کننده بدانیم که همه اشکال دیگر مبارزه تابع آن هستند، در واقع به معنای رفتن به سمت بورژوازی، علیه پرولتاریا است» (و. ا. لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۰، ص ۳۰۵-۳۰۴، ویرایش آلبانی).

لنین با انتقاد از «کرتینیسم<sup>۳</sup> پارلمانی» نمایندگان انترناسیونال دوم که احزاب خود را به احزاب انتخاباتی تبدیل کردند، به وضوح نشان داد که پارلمانتاریسم در ایدئولوژی، سیاست و عمل به کجا منتهی می‌شود. او تأکید کرد:

«دولت پرولتاریا (دیکتاتوری پرولتاریا) نمی‌تواند با از بین رفتن تدریجی اش، جایگزین آن شود؛ اما به عنوان قاعده‌ای کلی، تنها از طریق انقلاب خشونت‌آمیز ممکن است» (و. ا. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص ۴۷۳، ویرایش آلبانی)

او خاطر نشان ساخت:

«نیاز به آموزش سیستماتیک توده‌ها با این ایده، و دقیقاً ایده انقلاب خشونت‌آمیز، اساس کل اصول مارکس و انگلس است» (همان).

---

<sup>۳</sup>کرتینیسم (cretinism) بیماری ناشی از کم کاری غده‌ی درقی یا تیروئید که موجب کوتاهی قد و بزرگی سر و پهن شدگی بینی و بلاهت می‌شود. منظور لنین در این جا کودنی بوده است. م.

رویزیونیست‌های مدرن، با حمایت از «راه پارلمانی»، به‌سادگی، کورکورانه مسیر کائوتسکی و دسته‌اش را دنبال می‌کنند؛ اما هرچه در این مسیر جلوتر می‌روند، بیشتر خود را افشا می‌کنند و شکست‌های بیشتری متحمل می‌شوند. کل تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی و کارگری، ثابت کرده است که انقلاب خشونت‌آمیز، درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، قانون جهانی انقلاب پرولتاریا را تشکیل می‌دهد.

لنین تأکید کرد: «پیشرفت، یعنی به حرکت سوی کمونیسم، از طریق دیکتاتوری پرولتاریا می‌گذرد و هیچ مسیر دیگری را نمی‌تواند دنبال کند؛ زیرا هیچ طبقه و راه دیگری برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران سرمایه‌دار وجود ندارد» (همان‌جا، ص ۵۴۸).

در مرحلهٔ امپریالیسم، چه در آغاز و چه در حال حاضر، خطر استقرار یک دیکتاتوری نظامی فاشیستی هر زمان که انحصارات سرمایه‌داری فکر کنند منافع‌شان در خطر است، همیشه وجود دارد. علاوه بر این، به‌ویژه از پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز ثابت شده است که امپریالیسم آمریکا، امپریالیسم انگلیس و دیگران، برای از بین بردن آن دولت‌ها یا سرکوب آن نیروهای انقلابی، که به هر طریقی حتی کوچکترین تهدیدی را متوجه پایه‌های نظام سرمایه‌داری می‌کنند، به کمک بورژوازی کشورهای مختلف می‌روند.

تا زمانی که امپریالیسم وجود دارد، چنین امکانی پابرجاست و سیاست تغییرناپذیر آن، مداخله در امور داخلی سایر کشورها، توطئه‌های ضدانقلاب، سرنگونی حکومت‌های قانونی، انحلال نیروهای دموکراتیک و مترقی و خفه‌کردن انقلاب است.

این امپریالیسم آمریکاست که رژیم‌های فاشیستی در اسپانیا و پرتغال را تقویت می‌کند، که احیای فاشیسم آلمان و میلیتاریسم ژاپن را تحریک می‌کند، که از رژیم‌های نژادپرست آفریقای جنوبی و رودزیا حمایت می‌کند و تبعیض علیه سپاهان را در کشور خود ادامه



می‌دهد. این امپریالیسم آمریکاست که به رژیم‌های مرتجع کره جنوبی و دست‌نشانده‌های سایگون و پنونمپن کمک می‌کند، که به تجاوز صهیونیست‌ها دامن زده و به اسرائیل کمک می‌کند تا اشغال سرزمین‌های عربی را حفظ کند. تمام طوفان‌های خشمگین ضد کمونیسم، ستم ملی و استثمار سرمایه‌داری از ایالات متحده آمریکا می‌وزد. در سرتاسر آمریکای لاتین، به استثنای برخی موارد نادر، امپریالیسم آمریکا رژیم‌های فاشیستی مستبدی را ایجاد کرده است که بی‌رحمانه مردم را سرکوب و استثمار می‌کنند. در آن قاره، تمام سلاح‌هایی که علیه تظاهرات استفاده می‌شود، سلاح‌هایی که کارگران و دهقانان را می‌کشند، در ایالات متحده ساخته شده و توسط آن تأمین می‌شود.

کودتای نظامی فاشیستی در شیلی تنها عمل ارتجاع محلی نیست، بلکه کار امپریالیسم است. برای سه سال متوالی، در تمام مدتی که رئیس‌جمهور آینده در قدرت بود، نیروهای راست‌گرای شیلی در فعالیت‌های ضدانقلابی خود توسط ایالات متحده تحریک، سازماندهی و تشویق شدند. ارتجاعیون شیلی و انحصارگران آمریکا از رئیس‌جمهور آینده به‌دلیل سیاست مترقی و ضد امپریالیستی او انتقام گرفتند. فعالیت تضعیف‌کننده احزاب راست و همه نیروهای ارتجاعی، اعمال خشونت و ترور آن‌ها با فشارهای خارج از کشور توسط انحصارات آمریکا، با محاصره اقتصادی و مبارزه سیاسی دولت آمریکا علیه شیلی هماهنگ بود. پشت‌دسته [کودتاگران] نظامی، سیاق‌قرار داشت، همان دست جنایتکاری که کودتاهای زیادی را در آمریکای لاتین، اندونزی، ایران و غیره انجام داده بود. حوادث شیلی یک بار دیگر چهره واقعی امپریالیسم آمریکا را آشکار کرد. آن‌ها یک بار دیگر ثابت کردند که امپریالیسم آمریکا دشمن خشمگین همه مردم دشمن و وحشی عدالت و پیشرفت، مبارزات برای آزادی و استقلال، انقلاب و سوسیالیسم است.

اما ضدانقلاب در شیلی نه تنها کار نیروهای ارتجاعی آشکار و امپریالیست‌های آمریکایی است، که دولت آینده نیز مورد تخریب و مخالفت وحشیانه جناح‌های

مسیحی-دموکراتیک و دیگر جناح‌های بورژوازی و نیروهای به اصطلاح رادیکال دموکراتیک مشابه آن‌ها قرار گرفت. [ضدانقلابی] که احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه ادعا می‌کنند از طریق اصلاحات و راه مسالمت آمیز پارلمانی به سوسیالیسم پیش خواهند رفت. حزب فرای<sup>۴</sup> در شیلی، آن‌طور که برخی ادعا می‌کنند، برای این «مسئولیت فکری» را بر عهده نمی‌گیرد، که از همکاری با دولت آئنده امتناع کرد، یا نه به دلیل عدم وفاداری به دولت قانونی؛ بلکه به این دلیل که از همه ابزارهای ممکن برای تخریب فعالیت عادی دولت استفاده کرد، چرا که با نیروهای راست متحد شد تا اقتصاد ملی شده را تضعیف کرده و در کشور سردرگمی ایجاد کند. زیرا هزار و یک عمل خرابکارانه انجام داد و برای ایجاد آن فضای معنوی و سیاسی که مقدمه ضدانقلاب بود مبارزه کرد.

رویزیونیست‌های شوروی نیز در وقایع شیلی نقش داشتند. هزار رشته، رهبران شوروی را در دسیسه‌ها و توطئه‌ها با امپریالیسم آمریکا پیوند می‌دهد. آن‌ها قصد یا تمایلی به کمک به دولت آئنده در زمان قدرت نداشتند، زیرا این امر آن‌ها را به درگیری می‌کشاند و به روابط صمیمانه‌شان با امپریالیسم آمریکا آسیب می‌رساند.

این موضع‌گیری‌های رویزیونیست‌های خروشچفی در قبال شیلی و تئوری انقلاب، قبل از وقایع شیلی تأیید شده بود. آن‌ها در وقایع حزن‌انگیز مکرر در ایران هم تأیید شده بودند: در حالی که ارتجاع محلی صدها و هزاران کمونیست و انقلابی مترقی را کشت و زندانی کرد، رویزیونیست‌های شوروی انگشتی بلند نکردند، چه رسد به روابط شدید دیپلماتیک! این موضع‌گیری‌ها در رویدادهای تکان‌دهنده اندونزی هم تأیید شد، جایی که حدود پانصد هزار کمونیست و مترقی، کشته و قتل عام شدند. یک بار دیگر رویزیونیست‌های شوروی هیچ کاری نکردند، هیچ اقدامی نکردند و [حتی] به فکرشان

---

<sup>۴</sup> رهبر حزب دموکرات مسیحی و بیست و هفتمین رئیس جمهور شیلی.

نرسید سفارت خود را از جاکارتا خارج کنند.<sup>۵</sup> این موضع‌گیری‌های رویزیونیست‌های شوروی تصادفی نیست. آن‌ها به وجود همکاری پنهانی با امپریالیست‌های آمریکا برای خرابکاری در جنبش‌های انقلابی و سرکوب مبارزات آزادی‌بخش خلق‌ها گواهی می‌دهند.

این موضع، ماهیت عوام‌فریبانه قطع روابط دیپلماتیک با شیلی را که در حال حاضر بسیار علنی شده است، روشن می‌کند.

واقعیت چنین است. سخنان خوب در مورد همبستگی ادعایی آن‌ها با مردم شیلی، مانند سایر فریادهای عوام‌فریبانه‌شان، صرفاً برای فریب افکار عمومی و پنهان‌سازی خیانت آن‌ها به انقلاب و جنبش‌های آزادی‌بخش خلق است.

دولت شوروی روابط دیپلماتیک خود را با شیلی قطع کرد تا از این فرصت برای خودنمایی به‌عنوان حامی قربانیان ارتجاع استفاده کند، گویی در کنار کسانی است که برای آزادی و استقلال مبارزه می‌کنند و رویزیونیست‌ها مدافع رژیم‌های مترقی هستند. رویزیونیست‌های شوروی تا زمانی که به منافع امپریالیستی‌شان کمک کنند، به هر رژیم مترقی‌ای یاری می‌دهند؛ اما جلوتر نمی‌روند. در واقع، آن‌ها از حفظ روابط دیپلماتیک منظم با رژیم بی‌اعتبار و ورشکسته‌ای مانند رژیم لون نول خجالت نمی‌کشند، در حالی که در مورد مبارزه آزادی‌بخش بزرگی مانند مبارزات مردم کامبوج سکوت می‌کنند.

رویدادهای شیلی بار دیگر تمام تراژدی بزرگی را که مردم آمریکای لاتین تجربه می‌کنند آشکار کرد. همچنین کاستی‌ها، محدودیت‌ها و ضعف‌های انقلاب در آن قاره، سختی‌ها

---

<sup>۵</sup> رویزیونیست‌های شوروی خبرنگار «هارجان راجات» ارگان حزب کمونیست اندونزی را از اتحاد جماهیر شوروی اخرا، و از سفر آدام مالک، وزیر امور خارجه وقت رژیم فاشیستی اندونزی استقبال کردند. آن‌ها همچنین به ارسال سلاح به اندونزی ادامه دادند.

و سختی‌های بسیار بزرگی که آن‌جا وجود دارد را بار دیگر آشکار کردند. اما آن‌ها نه تنها برای انقلابیون آمریکای لاتین درس‌هایی به همراه دارند، بلکه برای همه انقلابیون جهان، همه کسانی که برای رهایی ملی و اجتماعی در برابر دخالت و خشونت امپریالیستی، برای دموکراسی و پیشرفت بشر مبارزه می‌کنند، درسی وجود دارد. این شامل انقلابیون اتحاد جماهیر شوروی می‌شود که باید علیه حاکمان رویزیونیست قیام کنند و آن‌ها را همراه با تمام تئوری‌های اپورتونیستی و ضد لنینیستی‌شان سرنگون کنند. به همین ترتیب، انقلابیون ایتالیا، فرانسه و دیگر کشورهای توسعه‌یافته سرمایه‌داری باید از وقایع شیلی درس بگیرند و قاطعانه با رویزیونیسم مبارزه کنند و نظریه‌های ارتجاعی «راه‌های صلح‌آمیز پارلمانی» را که تولیاتیس‌ها و دیگر رویزیونیست‌ها تبلیغ می‌کنند، رد کنند.

ما معتقدیم که رویدادهای شیلی، حمله فاشیستی ارتجاع علیه پیروزی‌های دموکراتیک مردم شیلی، مداخله وحشیانه امپریالیسم آمریکا و حمایت آن از حکومت نظامی، همه مردم جهان را به هوشیاری، رد قاطعانه شعارهای عوام‌فربانه امپریالیست‌ها، رویزیونیست‌ها و اپورتونیست‌های هر رنگ و بسیج همه نیروهای خود در دفاع شجاعانه از آزادی و استقلال ملی، صلح و امنیت تشویق می‌کند.



ما را در تلگرام دنبال کنید @zanjarehh